

اعدام کنید، دیگر جان زندان کشیدن ندارم

21 دی 1400

درخواست يك زنداني پس از ۲۷ سال سرگرداني در زندان

هر روز صبح صدای این زنگ در گوشم تکرار می‌شود. امروز هم طبق معمول هر روز تلفنم زنگ می‌خورد. نام خانوادگی‌ام مانند اکثر اوقات با تلفظی اشتباه عنوان می‌شود. پشت خط يك زنداني است که از زندان خرم‌آباد تماس می‌گیرد. ۲۷ سال است که در این زندان به سر می‌برد. سریع خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید که از زندان تماس می‌گیرد. نیازی به سوال ندارد بدون وقفه شروع به تعریف ماجرا می‌کند. قبل از خواندن جزییات صحبت‌های «ع. موسوی»؛ این زنداني محکوم به قصاص، اشاره‌ای به کلیات صحبت‌هایش که در انتهای این مکالمه نصیص شد در ابتدا می‌آورم. سال ۱۳۷۳ مرتکب قتل شده. کجا! در بیابان‌های اطراف کوه‌رنگ. بر سر چه مساله‌ای؟ دام و طیور. حول و حوش چه ساعتی؟ حول و حوش ساعت ۱۰ تا ۱۱ شب.

آلات قتاله چه بود؟ سنگ.

خودش می‌گوید که به او اتهام آدم‌ربایی زدند و بعد هم قتل. طوری صحبت می‌کند که خودش هم نمی‌داند دقیقاً به چه کسی سنگ را پرتاب کرده است.

شب بوده و چشم، چشم را نمی‌دیده.

سال ۷۳ در بیابان‌های کوه‌رنگ

به ابتدای مکالمه با موسوی برمی‌گردم که این‌گونه آغاز می‌کند: «از زندان زنگ می‌زنم بهت. ۲۷ ساله که زندانم. پسر داداشیم شماره شمارو داد گفت خبرنگار روزنامه نمی‌دونم چی هستین و می‌تونین اتفاقی که افتاده برام رو بنویسین. موندم اینجا به جرم قتل. سال ۷۳ این اتفاق برام افتاد. چهار نفر بودیم که در یه درگیری یه نفر کشته شد. الانم ۲۷ ساله تو زندانم. درگیری‌مون سر دام و گوسفند بود که اینا تهمت رو زدن به ما و منم ۲۷ ساله زندانم.»

او در میان کلماتش تاکید شدیدی بر مدت حبسش دارد و يك خط در میان آن را تکرار می‌کند و باز ادامه صحبت‌هایش: «هیچ‌کس رو هم ندارم. همون سال که افتادم زندان زنم رو طلاق دادم بره سراغ زندگیش. دوتا هم بچه دارم. پسرم تازه نامزد کرده، دخترمم چند ساله که ازدواج کرده. خودمم و این زندان. دعوا شب بود و سر مال (گاو و گوسفند) درگیر شدیم و شروع کردیم سنگ پرت کردن. یه نفر هم اون وسط مرد. بعد هم شکایت کردن و انداختن گردن من. ها.»

چهار نفر محکوم به قصاص

از او خواستم بیشتر در مورد جزییات شب حادثه بگویم و او اینگونه ادعا می‌کند: «خب شریک بودیم. سر حساب و کتاب جر و بحثمون شد و اون شریکمون تو بیابون مرد. ۱۰ سال حبس برای ما زدن و

حکم‌مون هم شد قصاص. [وکیل تسخیری](#) هم گذاشتن برام اما خب کاري نتونست بکنه محکوم شدم به قصاص. بعد هم تو دادگاهمون گفتن شما این رو دزدیدین بردین بیابون و بعدشم کشتین اون رو. اینارو برامون پرونده‌سازي کردن اما اون شب ما نفهمیدیم که کي اون رو زد شب بود دیگه. نه که چهار نفر بودیم اونها هم خیلی بودن. تو این درگیری دسته‌جمعی نفهمیدیم کدوممون با سنگ زدیم بهش.ها. هر چهار نفر ما محکوم شدیم به این قتل. من متهم ردیف دوم بودم. اون سه نفر دیگه رضایت گرفتن به پول. پول تهیه کردن و دادن شاکی و بعد از حبس آزاد شدن رفتن. اون زمان یکیشون ۳۶ میلیون تومن داد، یکیشون ۴ میلیون و یکیشون هم ۱۱ میلیون تومن. این داستان برای ۱۵ سال پیشه. من چون کسی رو نداشتم بره برای رضایت سال ۹۵ من رو از طرف زندان فرستادن برم دم خونه شاکی برای رضایت اونم گفت ۷۰ میلیون تومن بده تا رضایت بدیم آزاد شی. نداشتم از زندان که اومدم بیرون با سند اومدم مرخصی. سند هم تو زندان یه بنده خدایی برامون گذاشت. ۵ روز مرخصی داشتم. بعد هم چون کسی رو نداشتم بره و بیاد و پولی هم نداشتم بدم برای رضایت همین طوری موندم تو زندان. پارسال رییس زندان رفت پیش شاکی ما برای رضایت، شاکی ما هم گفت ۸۰۰ میلیون تومن می‌خوام برای رضایت رییس زندان هم راضیش کرد به ۴۰۰ میلیون تومن اما خب پارسال این رو گفت و هر سال مبلغ رو می‌بره بالاتر.ها، این طوری.»

قصاص یا...؟

در مورد اینکه چقدر از این مبلغ ۴۰۰ میلیون تومان برای رضایت تهیه شده است، جواب می‌دهد: «آه هم در بساطم نیست. هیچی ندارم که بخوام پرداخت کنم. این جوری شده که موندیم اینجا تو زندان. قصاص من ولی سر جاش هست. به شاکی هم زنگ زدم گفتم من پول ندارم بیا من رو اعدام کن اونم گفت من اعدام نمی‌کنم پول می‌خوام. خب دیگه خسته شدم. جان زندان کشیدن ندارم.»

منبع : روزنامه اعتماد

به انتخاب : گروه جامعه #مادران_و_دختران